

ادوارد سعید

مرور کتاب:

فرهنگ و امپریالیسم^۱

ترجمه حسین کریمی

کتاب

نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید از منظر تاریخ هنر شرق از مهم‌ترین مؤثرترین نظریه‌های روزگار ماست. این نظریه هم در نقد تاریخ‌نامه‌های متعارف هنر اسلامی و شرقی اهمیت دارد و هم در پدید آمدن تحقیقات پسااستعماری در تاریخ هنر غیرعربی. از این رو، شناخت سعید و آراء و آثار او برای محققان تاریخ هنر ایران بایسته است. کتاب فرهنگ و امپریالیسم از کتابهای اصلی اوست.

موضوع اصلی کتاب فرهنگ و امپریالیسم، بررسی فرهنگی سیاست امپریالیستی و نقش فعال هنرمندان غربی در شکل‌گیری این امپراتوری بزرگ، از استرالیا تا هند غربی، در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی است.

ادوارد سعید کتاب فرهنگ و امپریالیسم را دنباله شرق‌شناسی معرفی می‌کند؛ با این حال، تأکید دارد که بین آثار پیشینش هیچ رابطه جزمی نیست و حتی پس از انتشار شرق‌شناسی، مقاله‌ای با موضوع تجدید نظر در برخی آراء خود منتشر کرده است. وی در فرهنگ و امپریالیسم نیز اندیشه‌ای را که در شرق‌شناسی در خصوص یکپارچگی غرب ابراز کرده است، مردود می‌داند و می‌گوید با غربی کاملاً متفاوت و گوناگون روبه‌رویم. سعید ساختار فرهنگ و امپریالیسم را برگرفته از اپرا و واریاسیونهای باخ می‌داند و تأکید می‌کند که همیشه می‌خواسته است آثارش بیشتر هنری باشد تا استدلالی صرف. قلم توانای ادوارد سعید در نثر انگلیسی و به‌کارگیری روش محققانه در آثارش درخور توجه است.

مترجم

ادوارد سعید (۱۹۳۵- [۲۰۰۳]) استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا در نیویورک است، که در خانواده‌ای مسیحی در فلسطین به دنیا آمد.^۲ وی نقش بارزی در اندیشه سیاسی فلسطین ایفا کرده و از طریق کتابهای متعدد خود، در صف مقدم جلب توجه همگان به شیوه‌ای قرار گرفته است که منافع امپریالیستی و پساامپریالیستی با استفاده از آن نوعی جهان‌نگری مبتنی بر تمایز میان جوامع «غربی» و «شرقی» یا «مشرق‌زمین» را به‌وجود آورده است. سعید در کتاب تأثیرگذار خود به نام شرق‌شناسی: انگاشت‌های غرب از شرق (۱۹۷۸)، این تمایز را بر پایه خیال‌پردازی غربی دانسته است که پویایی و تنوع جوامع غیرغربی را تا حد شرق موهوم و نامتعطف تنزل می‌دهد. وی در فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳)، در چشم‌اندازی کلی‌تر، به تبیین روشی پرداخته است که منافع اقتصادی و سیاسی استعمارگران را از طریق بازنمایی فرهنگی آنها به‌خوبی تأمین کرده است. سعید در این کتاب، علاوه بر انتقاد از فرهنگ نشئت‌گرفته از دیدگاه استعماری، به ارزیابی

تجلیات فرهنگی کسانی پرداخته که برای استقلال از سلطه استعماری مبارزه کرده‌اند. وی در عین حال، در مورد دوگانگی شیوه‌های فکری «ما» و «آنان» هشدار داده و بر ارزش اشکال تلفیق فرهنگی ناشی از لشکرکشیهای امپریالیستی تأکید کرده است. سعید، در مقام متخصص ادبیات تطبیقی، بحث خود در خصوص روابط میان فرهنگ و قدرت در دوران استعماری و پسااستعماری را براساس متون ادبی قرار داده است. با این همه، بسیاری از دانشجویانی که به گونه‌های دیگری از بازنماییهای فرهنگی توجه دارند (مانند بازنمایی هنری و معماری در اینجا)، خط مشی تحقیقی او را بسیار راه‌گشا می‌دانند.

در حدود پنج سال پس از انتشار شرق‌شناسی در ۱۹۷۸، به جمع‌آوری آرائی درباره رابطه فراگیر میان فرهنگ و امپریالیسم پرداختم که در هنگام نگارش کتاب برایم محرز بود. نخستین دستاورد این تلاش مجموعه سخنرانیهایی بود که در دانشگاههای امریکا و کانادا و انگلستان در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ کردم. این سخنرانیها جوهر اصلی کتاب فرهنگ و امپریالیسم را تشکیل داده، که از آن زمان تاکنون مشغله ذهنی‌ام شده است. تعداد چشم‌گیری از دانش‌پژوهیها در زمینه مردم‌شناسی و تاریخ و مطالعات منطقه‌ای به‌گسترش مباحثی انجامیده که در شرق‌شناسی به‌خاورمیانه محدود شده است. بنا بر این، در این کتاب سعی کرده‌ام دایره مباحث کتاب شرق‌شناسی را با ارائه الگوی کلی‌تری از روابط میان کلان‌شهرهای مدرن غرب و سرزمینهای ماورای بحار، وسعت بخشم.

در تألیف فرهنگ و امپریالیسم، از برخی منابع غیرخاورمیانه‌ای بهره‌جسته‌ام: نوشته‌های اروپاییان درباره آفریقا، هند، بخشهایی از شرق دور، استرالیا و کارائیب. من این گفتمانهای افریقایی و هندی (آن‌طور که برخی نام‌گذاری کرده‌اند) را بخشی از تلاش کلی اروپاییان برای حکومت بر مردم و سرزمینهای دوردست می‌دانم که همان‌قدر که به توصیفهای شرق‌شناسانه از جهان اسلام مربوط است، به شیوه‌های خاص اروپاییان برای بازنمایی جزایر کارائیب، ایرلند، و خاور دور مربوط می‌شود. از نکات جالب این گفتمانها صنایع ادبی‌ای است که در توصیف «شرق اسرارآمیز و تصورات قالبی درباره ذهن افریقایی یا هندی یا ایرلندی یا جامائیکایی یا چین» با آن مواجه می‌شویم؛ تصوراتی درباره تمدن کردن مردم وحشی یا بدوی، افکار آشنا و ناراحت‌کننده‌ای درباره لزوم شلاق زدن، مجازات مرگ یا حبس طولانی به علت بدرفتاری یا نافرمانی «آنان»، چرا که «آنان» عمدتاً زور و خشونت را بهتر از هر چیز دیگری درک می‌کنند.

«آنان» مثل «ما» نیستند و به همین علت سزاوارند که فرمان‌برداری کنند.

با این همه، تقریباً در هر جای جهان غیراروپایی که پای سفیدپوستان بدان باز می‌شد، نوعی مقاومت پدید می‌آمد. در کتاب *شرق‌شناسی*، به واکنش برضد سلطه غرب، که به نهضت بزرگ استعمارزدایی در سرتاسر جهان سوم منتهی شد، نپرداخته‌ام. علاوه بر بروز مقاومت مسلحانه در قرن نوزدهم در مناطق مختلفی مانند الجزایر و ایرلند و اندونزی، تلاش‌های چشم‌گیری نیز در زمینه مقاومت فرهنگی، تقریباً در همه مناطق، صورت می‌گرفت. این مقاومت شامل پافشاری بر هویت ملی و در حوزه سیاسی، ایجاد انجمنها و احزاب با هدف مشترک خودمختاری و استقلال ملی می‌شد. هرگز مسئله این نبوده است که مقابله با امپراتوری به منزله چالش با قدرت غرب متجاوز در برابر بومیهای غیرغربی سست‌عنصر یا غیرفعال باشد؛ بلکه همواره شکلی از مقاومت فعال وجود داشته که در اکثر موارد به پیروزی مقاومت منجر می‌شده است.

این دو عامل — الگوی عمومی جهانی از فرهنگ امپریالیستی و وجود تجربه تاریخی مقاومت برضد امپراتوری — حاکی از آن است که کتاب *فرهنگ و امپریالیسم* صرفاً دنباله شرق‌شناسی نیست؛ بلکه تلاشی است برای تحقق هدفی دیگر. در هر دو کتاب، بر مطلبی تأکید کرده‌ام که کلاً آن را «فرهنگ» نامیده‌ام. از به کارگیری کلمه «فرهنگ» به‌خصوص، دو معنا را در نظر دارم: از یک سو، فرهنگ به معنای شیوه‌هایی مانند هنرهای توصیفی و ارتباطی و نمایشی است که از حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نسبتاً مستقل است و غالباً در اشکال زیباشناختی ظاهر می‌شود و یکی از اهداف اصلی آن ایجاد لذت است. این مقوله، ذخیره کلی دانش در خصوص بخشهای دورافتاده جهان و دانش تخصصی موجود در رشته‌های علمی مانند قوم‌نگاری، تاریخ‌نگاری، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ ادبی را نیز دربر می‌گیرد. از آنجا که در این کتاب توجه اصلی‌ام معطوف به امپراتوریهای مدرن غربی در قرن نوزدهم و بیستم بوده است، نگاهی ویژه به اشکال فرهنگی همچون رمان داشته‌ام که اهمیت بسیاری در شکل‌گیری نگرش و منابع و تجربیات امپریالیستی دارد. منظورم این نیست که

فقط رمان مهم بوده است؛ اما آن را اسباب زیبای شناختی می‌دانم که ارتباط آن با جوامع در حال گسترش بریتانیا و فرانسه موضوع جالبی برای مطالعه است. *رابینسون کروزو* نخستین نمونه رمان رئالیستی مدرن است و مسلماً تصادفی نیست که موضوع آن درباره یک اروپایی است که در جزیره‌ای غیراروپایی و دوردست برای خود تیول می‌سازد.

اخیراً انتقادات بسیاری متوجه رمان روایتی شده، در حالی که به موقعیت آن در [شکل‌دهی به] تاریخ و جهان امپراتوری کمتر التفات شده است. مخاطب کتاب *فرهنگ و امپریالیسم* به سرعت درمی‌یابد که روایت از عناصر مهم این کتاب است. نکته اساسی این است که داستان محور چیزهایی است که سیاحان و رمان‌نویسان درباره مناطق عجیب و غریب جهان می‌گویند. رمان تبدیل به شیوه‌ای شده است که مردم استعمارزده از آن برای بیان هویت و بقای تاریخ خود استفاده می‌کنند. بدیهی است که نبرد اصلی امپریالیسم بر سر زمین است؛ اما وقتی مسئله به اینجا رسیده که چه کسی صاحب زمین است و حق سکونت و کار روی آن را دارد، چه کسی مسئول اداره آن است و اینکه چه کسی دوباره آن را به چنگ آورده و طرح‌ریزی آینده آن با کیست، همه این موارد در رمان بازتاب یافته، بر سر آن بحث و مجادله درگرفته و گاهی نیز تکلیفش معلوم شده است. همان‌طور که منتقدی گفته است، ملتها خود روایت‌اند. توانایی نقل روایت، یا مانع شکل‌گیری و ظهور روایت‌های دیگر شدن، اهمیت بسیاری برای فرهنگ و امپریالیسم دارد و یکی از راههای اصلی ارتباط میان آنهاست. مهم‌ترین روایت‌های باشکوه درباره آزادی و روشن‌فکری مردم استعمارزده را بسیج کرده است تا به پا خیزند و خود را از یوغ امپریالیسم برهانند. در جریان کار، بسیاری از اروپاییان و امریکاییان، تحت تأثیر این داستانها و قهرمانهای اصلی آنها، برانگیخته و برای خلق روایت‌های جدید از مساوات و جامعه انسانی وارد مبارزه شدند.

از سوی دیگر، فرهنگ، به‌طور نامحسوس، همان‌طور که متیو آرنولد⁽¹⁾ در دهه ۱۸۶۰ مطرح کرد، مفهومی است مشتمل بر عنصر پالایندگی و تعالی، گنجینه‌ای از بهترین چیزهایی که شناخته و اندیشیده شده است. آرنولد معتقد است که فرهنگ، اگرچه آثار

(1) Matthew Arnold (1822-1888)

مخرب زندگی شهری بی‌رحم، سوداگر، متجاوز، و مدرن را به کلی خنثا نمی‌کند، از شدت آن می‌کاهد. آثار دانتیه یا شکسپیر را به این علت می‌خوانید تا با بهترین چیزهایی که اندیشیده و شناخته شده است همگام شوید. همچنین مردم و جامعه و سنت‌های خود را در آثار آنان به بهترین نحو، مشاهده کنید. وقتی که فرهنگ در شکل تهاجمی‌اش با ملت یا دولت مرتبط شود، این امر «ما» را از «آنان»، غالباً با درجه‌ای از بیگانگی‌ستیزی، متمایز می‌کند. فرهنگ در این معنا منبع هویت، و تا حدی مبارزه با آن، است که اخیراً در «رجعت» به فرهنگ و سنت شاهد آنیم. این «رجعت‌ها» با اصول قاطع عقلی و رفتار اخلاقی توأم است که مخالف تسامح مرتبط با فلسفه‌های نسبتاً لیبرال، مانند کثرت‌مداری یا اختلاط فرهنگی است. این «رجعت‌ها» در مستعمرات سابق باعث پدید آمدن انواع بنیادگرایی‌های ملی و دینی شده است.

فرهنگ در مفهوم دوم خود نوعی نمایش است که آرمانهای گوناگون سیاسی و ایدئولوژیک را با یکدیگر مرتبط می‌سازد. فرهنگ، جدا از قلمرو آرام و اصالت آپولونی [عقلانی]، حتی می‌تواند آوردگاهی باشد که در آن آرمانها آشکارا با یکدیگر دست‌وپنجه نرم کنند. مثلاً، به دانشجویان امریکایی، فرانسوی، یا هندی یاد می‌دهند که آثار کلاسیک ملی خود را پیش از آثار دیگران بخوانند. از این رو، از آنان انتظار می‌رود تا ملت و سنن خود را صادقانه، بی‌هیچ نقدی، ارج نهند و در همان حال، دیگر فرهنگها را تحقیر و با آنها مبارزه کنند.

مشکلی که در پی این تصور از فرهنگ پیش می‌آید این است که در این باور نه فقط فرهنگ خودی را امری مقدس می‌شمارند، بلکه آن را از جهان واقعیت — با استدلال اینکه فرهنگ برتر است — به کلی جدا می‌کنند. در نتیجه، بسیاری از اومانیست‌های باتجربه نیز نمی‌توانند ارتباط میان وحشیگری بی‌شرمانه و درازمدت شیوه‌هایی مانند برده‌داری، سرکوب استعماری و نژادی و سلطه امپریالیستی را از یک سو، و شعر، داستان، و فلسفهٔ جوامعی را که به این روشها مشغول‌اند، از سوی دیگر، بیابند. از حقایق ناگواری که هنگام کار در کتاب فرهنگ و امپریالیسم دریافتم این بود که معدودی از هنرمندان انگلیسی یا فرانسوی که از ستایشگران آنانم، با عقیدهٔ نژاد «مطیع» یا «فرو دست»، که میان مقامات رسمی به منزلهٔ

امری عادی در ادارهٔ هند یا الجزایر رایج بود، مخالفت کردند. اینها عقایدی کاملاً جاافتاده بود و در سراسر قرن نوزدهم، [نویسندگان و هنرمندان] پشتوانهٔ نظری برای توجیه تصرف امپریالیستی در آفریقا را فراهم می‌کردند. به اعتقاد من، منتقدان اغلب آراء کارلایل^(۲) یا راسکین^(۳)، و حتی دیکنز^(۴) و تگری^(۵) دربارهٔ گسترش استعماری، نژادهای فرودست یا «کاکاسیاهها» را تا بخش متفاوتی از فرهنگ آنان تخفیف داده‌اند؛ فرهنگی که حوزهٔ متعالی فعالیت برای این نویسندگان است که «در حقیقت» به آن تعلق داشته و «واقعاً» منشأ اثر مهمی در آن بوده‌اند.

فرهنگ، بدین مفهوم، می‌تواند به حصار محافظی تبدیل شود که خط‌مشیها پیش از ورود به آن باید بازبینی شود. در مقام کسی که تمامی زندگی خود را صرف آموزش ادبیات کرده و در جهان استعماری پیش از جنگ دوم جهانی بزرگ شده است، پذیرش چنین برداشتی از فرهنگ — یعنی به صورت پاستوریزه و جدا از جهان واقعی — برایم دشوار بوده است؛ برعکس، فرهنگ را حوزهٔ کوششی متنوع و فوق‌العاده می‌دانم. بررسی و تحلیل رمان و کتابهای دیگر در فرهنگ و امپریالیسم اولاً بدین علت صورت گرفته است که من آثار هنری و علمی را قابل تقدیر می‌دانم — آثاری که برای من و سایر خوانندگان لذت بخش و قابل استفاده است. ثانیاً، مسئلهٔ مهم فقط برقراری رابطه میان آن لذت و نفع نیست؛ بلکه آن است که این آثار آشکارا جزئی از جریان امپریالیستی است. لذا پیشنهاد می‌کنم به جای اینکه آنها را محکوم کنیم یا مشارکت انکارناپذیر آنها را در جوامعشان نادیده بگیریم، به فراگیری این جنبهٔ فراموش شده بپردازیم که در واقع برداشت و فهم ما را از آنها افزایش می‌دهد.

{...}

همواره قطعه‌ای به یادماندنی و زیبا از راهب ساکسونی، هوگوی سن ویکتوری،^(۶) در قرن دوازدهم میلادی را به یاد می‌آورم:

از این رو، برای ذهنی آزموده منشأ فضیلتی بزرگ است

که ذره‌ذره در وهلهٔ نخست، امور زودگذر و مشهود را طوری بیازماید و تغییر دهد که بعداً بتواند آنها را یکسره ترک کند

(2) Thomas Carlyle (1795-1881)

(3) John Ruskin (1819-1900)

(4) Charles J. H. Dickens (1812-1870)

(5) William Makepeace Thackeray (1811-1863)

(6) Hugo of St. Victor

آنکه وطن برای او دل‌پذیر است، هنوز آغازگری حساس است
آنکه هر گوشهٔ ارض وطن اوست، انسانی قدرتمند است
آنکه همهٔ جهان نزدش غریب و ناآشناست، انسانی کامل است

انسان حساس همهٔ عشقش را نثار یک مکان می‌کند
انسان توانا دامنهٔ عشقش را به همه جا می‌گسترده
و انسان کامل انسانی است که در عشق محو می‌شود،
لامکان^۳

اریش آوئرباخ،^(۷) دانشمند بزرگ آلمانی که سالهای جنگ جهانی دوم را در ترکیه در تبعید گذراند، می‌گوید قطعهٔ مزبور الگویی است برای همهٔ کسانی، اعم از مرد و زن، که خواهان گذشتن از محدودیتهای امپراتوری یا ملی یا ایالتی اند. مثلاً تاریخ‌نگار صرفاً با این نگرش می‌تواند تجربیات و گزارشهای مکتوب را با همهٔ گوناگونی و خصوصیتشان بفهمد. در غیر این صورت، انسان بیش از آنکه از آزادی منفی^۴ دانش واقعی بهره‌گیرد، در تنهاییها و واکنشهای ناشی از پیش‌داوری خود گرفتار می‌شود. اما به یاد داشته باشید هوگو به خوبی نشان داده است که انسان «توانا» یا «کامل» استقلال و وارستگی را از طریق وابستگیها به دست می‌آورد، نه با پس زدن آنها. تبعید بر عشق و وابستگی به مکان آبا و اجدادی استوار است؛ حقیقت مطلق تبعید این نیست که انسان عشق و وطن را از دست داده است، بلکه چیزی که ذاتی آن است زیان نامنتظر و ناخوشایند تبعید است. به تجربه‌ها چنان توجه کنید که گویا در شرف محو شدن‌اند؛ به بیان دیگر: چه چیزی سبب می‌شود تا این تجارب واقعی شوند؟ چگونه آنها را حفظ کنیم یا از دست بدهیم و دوباره بازیایم؟ برای پاسخ به این سؤاها، باید از کسی که وطن برایش «دل‌پذیر» بوده است جدا و تبدیل به کسی شویم که اوضاع موجود بازیابی آن لذت را برایش دشوار ساخته است و حق احتمال کسب رضای خاطر، با استفاده از بدلیهای مایه‌گرفته از توهم یا جزمیت ناشی از افتخار به میراث گذشته یا اطمینان به اینکه «ما» که هستیم در او کاهش یافته است.

هیچ‌کس امروزه به صورت خالص یک فرد نیست. برچسبهایی همچون هندی، زن، مسلمان، یا امریکایی فقط نقاط شروع است که اگر برای لحظه‌ای تبدیل به تجربه‌ای واقعی می‌شود، بی‌درنگ کنار گذاشته می‌شود. امپریالیسم

آمیزش فرهنگ و هویت را در سطح جهانی مستحکم کرده است. بدترین و متناقض‌ترین ره‌آورد امپریالیسم برای مردم القای این مطلب است که آنان صرفاً، عمدتاً، منحصرأ سفید یا سیاه، غربی یا شرقی‌اند. با وجود این، این انسانها ایند که تاریخ و فرهنگ و هویت قومی خود را می‌سازند. از این رو، هیچ‌کس نیست که بتواند تداوم سنن دیرپا، زیستگاههای پایدار، زبانهای ملی و جغرافیاهای فرهنگی را منکر شود؛ لیکن دلیلی هم، به جز هراس و تعصب، برای اصرار بر جدایی و سرآمد دانستن خود وجود ندارد. انگار تمام زندگی انسان مربوط به این جدایی و تمایزهاست. طبق عبارتی از الیوت،^(۸) ماندگاری در واقع ارتباطهای بین‌اشیاست. واقعیت را نمی‌توان از «دیگر پژوهیهای باغ [جهان]» جدا ساخت.^۵ فکر کردن عینی، دل‌سوزانه و چندصدایی به دیگران، بیش از فکر کردن به «خود»، ارزشمند — و از آن دشوارتر — است. به بیان دیگر، سعی نکنیم بر دیگران سلطه یابیم، آنان را طبقه‌بندی کنیم، یا در سلسله‌مراتب قرار دهیم. مهم‌تر از همه اینکه برای خود تکرار نکنیم که فرهنگ یا کشور «ما» درجهٔ یک است (یا در فلان موضوع درجهٔ یک نیست). استغنا روشن‌فکر از تمسک به این عقاید به‌خودی‌خود ارزشمند است. □

کتاب‌نامه

Eliot, T. S. "Burnt Norton", in: *Four Quartets*, Faber and Faber, 1935.

Hugo of St. Victor. *Didas calicon*, transl. Jerome Taylor, New York, Columbia University Press, 1961.

پی‌نوشتها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Edward W. Said, *Culture and Imperialism*, 1993, pp. xi-xv, in: Steve Edwards (ed.), *Art and Its Histories*, 1999, pp. 246-250.

۲. سعید در سال ۲۰۰۳ درگذشت. — و.

3. Hugo of St Victor. *Didascalicon*, p. 101.

۴. «آزادی منفی» اصطلاحی است از آدورنو، متفکر برجستهٔ مکتب فرانکفورت. — م.

5. T. S. Eliot, 'Burnt Norton'.

(7) Erich Auerbach (1892-1957)

(8) Thomas Stearns Eliot (1888-1965)